

دکتر حسین ابو تراییان



# شاه و آمریکائیا

(۳)

ژورنال مع علوم انسانی و مطالعات

ژورنال مع علوم انسانی

مسائل مورد درخواست دانشجویان و مبارزان متعدد ایرانی مقیم داخل و خارج کشور، هم از انجام تماس های او با مخالفان جلوگیری کند و هم گزارشی را که به سازمان ملل خواهد داد بنفع خود برگرداند. و طرح يك چنین توطئه ای فقط از روز ۱۰ دی به مخیله شاه راه یافت. چون او با وجود اطلاع قبلی بر تاریخ سفر والدهایم به ایران، به امید آنکه سفر جیمی کارتر به ایران در شب سال نوی مسیحی ۱۹۷۸ (۱۰ دی ۵۶) موقعیت بسیار مستحکمی برایش فراهم خواهد ساخت، اطمینان داشت که پس از قول و قرارهای کارتر و پرکردن کیسه گشادی که به همراهش خواهد آورد، دیگر از هیچ مسئله ای - ولو تماس والدهایم با مخالفانش - ترسی نخواهد داشت.

ولی همانطور که میدانیم، سفر کارتر و گروه بانصد نشریش به ایران، علی رغم هزینه هنگفتی که از جیب ملت ایران نثارشان شد، هیچیک از انتظارات شاه را فراهم نکرد و طبق اخباری که از ملاقات آنها به بیرون درز نمود، معلوم شد با وجودیکه شاه خرید چندین میلیارد

در شماره گذشته، پس از بررسی اجزائی شرایط چاکم بشر مطبوعات آمریکائی و چگونگی برخورد آنها با جریان انقلاب ایران، مراحل مختلف وزیرویم های روابط بین شاه و زعمای حکومت آمریکا را به چهار مرحله تقسیم کردیم، که در مرحله اول آن به بررسی فیهرو آشتی جیمی کارتر با شاه در فاصله بین انتخاب او به ریاست جمهوری آمریکا (در آبان ۱۳۵۵) تا قیام مردم قم (در ۱۹ دی ۱۳۵۶) پرداختیم.

## مرحله دوم - از قیام مردم قم تا فرار شاه از ایران

اعلام تصمیم سفر «کورت والدهایم» دبیر کل سازمان ملل متحد به ایران در روز ۱۹ دی ۵۶ برای بررسی وضع حقوق بشر، شاه را واقعا دستپاچه کرد. و او که اطمینان داشت مسلما از عهده جلوگیری از والدهایم در تماس با مخالفان خود بر نخواهد آمد، ناچار با گروه مشاورانش به چاره جوئی نشست تا به هر حیل ای که شده، قضایا را به گونه ای معکوس برای والدهایم جلوه داده و با انصراف او از بی گری



دلار اسلحه و هشت راکتور اتمی را تعهد کرد، ولی کارتر در طول اقامت ۱۷ ساعته اش در تهران، باز هم او را نصیحت کرد که بایستی هر طور شده از شدت سختگیری هایش بکاهد و مخالفان خود را تا آنجا که ضروری برای حکومتش نداشته باشد، در برابر نظر اشان آزاد بگذارد. زیرا فقط در این صورت است که میتوان به ادامه منافع اقتصادی آمریکا در ایران امیدوار بود و اطمینان داشت که دولت شوروی از وجود گروههای مخالف به نفع خود بهره برداری نخواهد کرد.

بیچاره کارتر که فکر میکرد فقط یک قدرت ضد آمریکائی در جهان موجود است، همیشه شاه را از نفوذ کمونیسم می ترساند و خیال میکرد که اگر دشمن کمونیسم را در ایران - و یا هر کشور دیگری - وارد کند، دیگر وحشتی از قطع نفوذ خود نخواهد داشت. و تیز «حقوق بشر» نیز بهمین جهت ابداع شده بود - که اخیراً زحمای حکومت آمریکا به آن دست یافت سو البته بدرستی تصور میکردند که اگر «آزادی» و «دموکراسی» در کشوری بوجود آید، «کمونیسم» راهی برای رخنه در آن کشور نخواهد یافت. ولی کدام آزادی و دموکراسی؟! همانکه آمریکائیا اختراع کرده اند و الان در کشور خودشان و اروپای غربی جاریست و نتیجه اش جز انحطاط جامعه و سقوط مبانی اخلاقی نیست؟! یا آزادی و دموکراسی واقعی، که همراه با تعالی بشر، حفظ حقوق افراد جامعه و ارج نهادن و شرف آدمیزادگان باشد؟

این درست است که هر دو نوع آزادی و دموکراسی ذکر شده، بمرحال از گسترش کمونیسم جلوگیری میکند، ولی منظور کارتر همان اولی بود که البته جز آنهم چیزی در مخیله اش وجود نداشت. چون اگر ردپائی از دموکراسی نوع دوم می یافت مسلماً اول از همه در آمریکا پیاده میکرد، که هر چه زودتر از زوال اخلاقی جامعه جلوگیری شود.

بهر حال، نظر کارتر هر چه بود، انتظارات شاه را برآورده نمیکرد و شاه که پس از آنهمه دم جنباندن، بجای دریافت همه نوع قول پشتیبانی و مساعدت کارتر، با دستورات قاطع او برای اجرای هر چه زودتر «جیمی کراسی» مواجه میشد، واقعا نمیدانست که چگونه باید رویای شیرین خود در جهت قلع و قمع مخالفان را با دادن آزادی به آنها باجرا درآورد. و از طرف دیگر حساب می کرد که افتخار پذیرائی شب ژانویه از رئیس جمهوری آمریکا چقدر برایش گران تمام شده است، چون علاوه بر خرید چند میلیارد اسلحه و نیروگاه اتمی بی مصرف، بایستی در عرض چند روز آینده به یکی دیگر از دستورات قاطع ارباب نیز عمل کند و با مسافرت به کشورهای مسیر کارتر در مسافرت اخیرش (مصر و عربستان و هند) پولها و تعهداتی را که کارتر نسبت به روسای این کشورها بگردن گرفته بانجام برساند.

از طرفی، بدون نتیجه خود را دست و پا بسته تسلیم کارتر کرده و از طرف دیگر، مهمان طلبکار دیگری بنام کورت والدهایم را ۹ روز بعد در پیش رو خواهد داشت که این یکی متاعی از قبیل اسلحه و راکتور برای فروش نداشت و میبایست هر طور شده فکری بحالش کرد.

مجموع این دو عامل چنان شاه را دیوانه کرده بود که لازم می آمد حتما در اسرع وقت برنامه هائی جهت فریب والدهایم به مرحله اجرا درآورد، تا پس از آنکه شراو کنده شد، سرفروخت به حساب و کتاب بنشیند و وضع خودش را با کارتر روشن کند. وقت بسیار تنگ بود و شاه میبایست در عرض چند روز آینده عازم مصر شود و سفته هائی که کارتر امضاء کرده بود به انور السادات بپردازد. حتی یکروز تاخیر در اینکار باعث خشم ارباب میشد

و اظهار لطفی را که با یکسال بدبختی و عجز و لابه از او بدست آورده بود، از چنگ میداد. اجرای «حقوق بشر» مورد درخواست کارتر نیز در آن فرصت کوتاه امکان نداشت. و تازه او چگونه میتواند به مخالفانش آزادی بدهد و کسانی را که طی سالها در زندانهای مختلف زجر و شکنجه داده، به ملاقات والدهایم بفرستد؟ و اگر چنین میکرد، آیا ممکن بود باز هم آبرونی برایش بشاند و بتواند مقام خدایگانی خود را همچنان حفظ کند؟

سرانجام، شاه گرفتاریهای خود را با مشاوران مخصوصش در میان گذاشت و پس از چند روز بحث و نقشه کشی، عاقبت برنامه ای طرح شد که از مغز علیل آریامهری جز این هم انتظار نمیرفت. و این نقشه بقدری ابلهانه بود که درست بمانند سپردن یک ماده منفجره بر قدرت بدست کودکی نادان آنقدر میتواند مخرب باشد که دودمان طراح آنرا بیاد بدهد، ولی چاره چه بود؟ شاه بایستی تن به این ریسک خطرناک بدهد، و یا اینکه با اعطای آزادی به مخالفانش شاهد از دست رفتن تدریجی تاج و تختش باشد. ولی او با تمام حماقتش ارزیابی صحیحی از اوضاع داشت و بخوبی مرکز اصلی ضديت با خودش را می شناخت. و این مرکز، همان مسلمانان مبارز به رهبری آیت الله خمینی بودند که در فاصله ۱۵ ساله اوج مبارزات علیه او (از ۱۵ خرداد ۴۳ بعد) هیچگاه تن به سازش نداده و همیشه با تمام قدرت بر ضداو فعالیت کرده بودند. و بهمین جهت، نقشه شاه نیز مستقیماً متوجه همین مرکز گردید و نتیجه آن، بصورت انتشار آن مقاله کذائی در روزنامه اطلاعات ۱۷ دی ۵۶ درآمد، که البته موضوع بهمین سادگیا هم نبود و بدنبال آن مراحل دیگری نیز بایستد باجرا درمی آمد، تا نتیجه قطعی از این توطئه چینی تحصیل شود. بیائید خودمان را جای شاه و مشاورانش بگذاریم و با ارزیابی اوضاع حاکم بر آنزمان ببینیم که این اقدام شاه به چه دلیل صورت گرفته و قصد واقعی از انتشار این مقاله چه بوده است؟

### مخالفین شاه

در آن موقع با اینکه در حدود ۹۵ درصد مردم ایران از وضع خود ناراحت بودند، ولی عملاً نمیدانستند که این ناراضی و مخالفت خود با دستگاه حکومتی ایران را بایستی به چه شکلی ابراز نمایند. چون هم فاقد انجام لازم برای مبارزه بودند و هم از وحشت قدرت اهریستی «ساواک» جرات ابراز وجود نداشتند. در این میان، گروه هائی بودند که در گوشه و کنار فعالیت میکردند و کم و بیش بسته به توانائی خود در جلب افراد مخالف شاه، هسته های مقاومتی برضد رژیم تشکیل داده بودند. و از مهمترینشان باید به گروههای زیر اشاره کرد:

۱- سبیه ملی: که بعد از شکست های پی در پی خود در فاصله سال های ۳۹ تا ۴۲ تقریباً خاموش مانده بود، کم کم روبه تجدید حیات میرفت. و با وجودیکه نسل جدید ایران تقریباً از دکتر مصدق و نه از جبهه ملی چیزی میدانستند، ولی روسای این جبهه با اتکاء به پشتیبانی گروهی از دانشجویان و بازاریها، اولین حرکت خود را بصورت تجمع اعضا و طرفداران خود در عید قربان سال ۵۶ (اوایل آذر) در کاروانسرا سنگی کرج برگزار کردند، که بلافاصله مورد هجوم مأمورین شاه قرار گرفت و با بجای نهادن گروه کثیری زخمی و دست و پا شکسته، از هم پاشید. گروه مهاجم از ۲۵۰ نفر ژاندارم تشکیل میشد که در لباس کارگران یکی از کارخانجات جاده کرج بطور اتفاقی از آن محل میگذشتند! و چون با گروهی خرابکار که به اعلیحضرت! توهین میکردند مواجه شدند، آنها را ادب کردند! (معلوم نیست که اولاً این کارگران در روز تعطیل عید قربان



در آنجا چکار داشتند و چرا هریک چوبی هم بهمهراه خود آورده بودند!

ولی بهرحال ، وجودجبهه ملی آنقدرها هم برای شاه اهمیت نداشت ، چون او بخوبی میدانست که چندان از رهبران اینجبهه آمادگی فراوانی برای چانه زدن در راه دستبایی بقدرت رادارند ، ولذا وجود يك چنین گروهی آنقدرها خاطر شاه را آزرده نمیکرد . و او با اولین آزمایشی که بصورت هجوم مأموران ژاندارمری به آنها نمود ، فهمید که هنوز دکتر مصدق دیگری در میان آنها بوجود نیامده است . و بعدا هم دیدیم که سه تن از رهبران جبهه ملی تن به مذاکره با شاه دادند : شاپور بختیار خودش را دوستی تسلیم کرد - دکتر صدیقی از نیمهراه مذاکره بازگشت - و دکتر سجایی هم بنا به خواهش رئیس ساواک افتخار ملاقات به شاه داد ، ولی بعدا که متوجه رنگ مذهبی جنبش ورهبر بلامنازع آیت الله خمینی شد ، روبه ایشان آورد و با امضای اعلامیه سه ماده ای تسلیم رهبر گردید .

۲ - کمونیست ها : که بطور کلی فاقد يك برنامه روشن سیاسی بودند . و چون چشم امید به ازدیاد هرچه بیشتر طبقه کارگر و افزایش پروتاریای ایران داشتند ، لذا در آنوقت نه سازماندهی معتولی بینشان وجود داشت و نه باین زودبیا انتظار وقوع انقلابی در ایران را می کشیدند . تنها گروه دست چپی ایران که از انسجام برخوردار بود ، «سازمان چریکهای فدائی خلق» میتوانست باشد که با اجرای قیام «سیاهکل» در بهمن ۱۳۴۹ خود را کاملا شناسانده و بانجم چند ترور ، بصورت یکی از گروههای فعال دست چپی ایران جلوه گر شده بود . ولی مبارزات سیاسی این گروه از حد پخش اعلامیه در دوسه کارخانه و تبلیغات ایدئولوژیک در میان قشر دانشجویان تجاوز نمی کرد . فعالیت بقیه گروههای دست چپی ایران نیز آنقدرها بارز و آشکار نبود ، که بتواند خواب راحت را از چشمان شاه بر بیاورد . و مهمتر از همه اینکه اغلب گروههای چپی ایران در خارج از کشور فعالیت داشتند و در آنجا هم بقدری با هم منازعه میکردند و از هم منشعب میشدند و یکدیگر را به فرصت طلبی و تجدید نظر طلبی متهم میکردند که اصلا فرصت اتحاد و اتفاق برایشان باقی نمی ماند . و هنوز هم که هنوز است آنقدر که فرق متعدد کمونیستی ایران باهم اختلاف دارند ، شاید تک تک آنها با گروههای مذهبی نداشته باشند . شاه نیز با تجربه بسیار خوبی که از سازشکاری برخی از اعضای این احزاب دست چپی داشت ، بجز یکی دوتا از آنها بخوبی میدانست که میتواند با اکثر آنها کنار بیاید و بکارشان بگیرد ، چنانکه خیلی از مأمورین ساواک شاه را همین افراد تشکیل میدادند ، و البته کار پسندیده ای هم بود ! چون بالاخره گاهی اوقات لازم میشود که برای ضربه زدن به دشمن با او از راه دوستی وارد شد !

۳ - روحانیت مبارز: با همراه داشتن پشتوانه و سابقه درخشان در قیام ۱۵ خرداد ۴۳ ، و نفوذ عجیبی که در قلب توده های مردم داشت ، یکی از قدرت های مخالف بود که همیشه شاه روی آن حساب میکرد و با وجودیکه توانسته بود عده کثیری اهل عمامه را بدور خود جمع کند ، ولی بخوبی میدانست که هیچیک از این آخوندنماها در طبقه روحانیت مبارز جانی نداشته اند و هرگز قادر به نفوذ در میان مردم نبوده اند .

یکی از اختلافات بارز بین گروه روحانیون مخالف شاه و سایر گروهها این بود که روحانیون احتیاج به تبلیغ ایدئولوژی خود نداشتند و هرگاه که می توانستند در اجتماع یکی از مساجد و یا برنامه های مذهبی ، خود را به منبر برسانند ، حتی برای چند دقیقه هم که شده بخوبی قادر به شناساندن هدفهای مبارزه وسیع توده میشدند . چون ، حرف شنوی مردم از آنها هیچ مشکلی را برایشان

نمی آورد و صرفا با بدست آوردن يك کرسی خطابه در جمع مردم ، کار ماهها و بلکه سالها کوشش و فعالیت سایر گروهها را در عرض چند دقیقه بانجام میرساندند . و جالب تر از همه اینست که عامه مردم به راحتی بین آخوندهای درباری و روحانیون مبارز فرقی نمی گذاشتند و همیشه شاهد بوده ایم که منبر گروه اول هیچگاه مورد اقبال توده مردم قرار نمی گرفت .

حضور آیت الله خمینی بعنوان يك پدیده منحصر بقدر در مبارزه با رژیم و آن قاطعیت و سرسختی استثنائی ، یکی از پشتوانه های عظیم برای روحانیت مبارز محسوب میشد و هریک از مسلمانان معتقد که به نحوی با افکار و آرمان های ایشان آشنا میگردید ، دیگر محال بود دست از پشتیبانی از هدفهای ایشان بکشد و آن چنان در راه مبارزه سرسخت و فعال میشد ، که از نثار جانش هم دریغ نمیکرد . از طرف دیگر ، برنامه های ارشادی دکتر علی شریعتی نیز رسوخ عجیبی در نسل جوان پیدا کرده و روزی نبود که هزاران نفر به جمع دلباختگان ایدئولوژی انقلابی اسلام چه در میان عوام و چه در میان روشنفکران - افزوده نشود .

وجود اکثریت زندانیان سیاسی شاه از قشر مبارزین اسلامی و پیروان ، آیت الله خمینی و مکتب شریعتی ، یکی از نگرانیهای اساسی شاه را تشکیل میداد و با وجودیکه او بهمگان وانمود میکرد که تمام زندانیان سیاسی ایران از مارکسیست ها و تروریست ها هستند ، ولی خودش بخوبی از جریان امر اطلاع داشت و میدانست که سرانجام باید فکری برای این گروه کثیر کرد و صرفا با وارد ساختن اینگونه اتهامات بی پایه نشود از حرکت این سیل عظیم جلوگیری نمود .

اجرای حرکت انقلابی توسط بازاریان تهران در اثنای ماه آبان ۵۶ شاه را بیش از پیش وحشت زده کرد و او که بخوبی از اطاعت بی چون و چرای بازاریان و طبقه خرده بورژوا (کاسبکار) از روحانیت اطلاع داشت ، تمام قدرتش را برای کوبیدن روحانیت بسیج کرد ، تا هرچه زودتر از شر این نیروی مزاحم ترقی و تعالی ایران آسوده شود .

این سه حرکت ، یکی در روز ۴ آبان ۵۶ (ننگین زادروز آریامهر) بصورت خاموش کردن تمام چراغهای مغازه های بازار و دیگری در همانروز بصورت قرار داشتن بشکتهای متعدد آبخوری در اغلب خیابانهای تهران (بصورت تشبیهی از مراسم عزاداری و آب دادن به مردم عزادار و سوگی) در روز ۸ آبان ۵۶ بشکل تعطیل سراسری بازار بعنوان شب هفت شهادت آقای سید مصطفی خمینی (پسر بزرگ امام) انجام گرفت ، که هر سه آنها خشم فراوانی در شاه برانگیخت و او را هر چه بیشتر برای کوبیدن روحانیت مصمم کرد .

بازاریها با آنکه در آنوقت هنوز از نظر سیاسی چشم به فعالیت های جبهه ملی داشتند ولی به مرور و همراه با اوج گرفتن فعالیت های مسلمانان مبارز متوجه میشدند که با پیوندن مسیر نهضت اسلامی خیلی راحت تر میتوان به اتحاد و یگانگی همه طبقات راه یافت و با سرعتی باور نکردنی روبه سوی پیروزی ورهانی از دیکتاتوری شاه شناخت . و این بود که با عزمی راسخ پای در این راه نهادند و با انجام آن سه حرکت انقلابی علنا به رژیم اعلان جنگ دادند .

### نقشه شاه با موفقیت روبرو شد

بنابر این ، روحانیت مبارز با در دست گرفتن رهبری مخالفین شاه در سه قشر عدم مملکت ، یعنی توده های محروم و معتقد به اسلام ، بازارها و کاسبکارها ، اکثریت دانشجویان و روشنفکران



مسلمان ، سنگر بسیار ارزنده‌ای برای پناه آوردن مردم ناراضی و مخالفت با حکومت و دیکتاتوری شاه ایجاد کرده بود ، که شاه هم کاملاً به این امر توجه داشت و میدانست که برای حفظ آبروی خود بایستی در درجه اول ضربه شدیدی به این مرکز بزند . و به همین جهت در جلسه‌ایکه با اتفاق مشاورانش برای نقشه کشی در جهت فریب دادن «والدهایم» تشکیل داد ، همین مهم را بررسی کرد و باین نتیجه رسید که با استفاده از تجربیات خود در مورد شکست قیام ۱۵ خرداد ، این بارها بهتر است به نحوی با روحانیون درگیری پیدا کند تا بتواند با یک کرشمه چهار کاره بانجام برساند :

اول اینکه : با ایجاد یک تلاطم مصنوعی ماهیهای درشت را به سطح آب می‌کشاند و بیهانه ایجاد شورش آنها را به بند خواهد انداخت .

دوم : با بهم ریختن واغتشاش مصنوعی، زمینه نامساعدی جهت تحقیقات والدهایم ایجاد میکند .

سوم : با اجرای چند برنامه نمایشی ، گروه اکثریت مخالفان خود را در انظار جهانیان بی‌آبرو میکند .

چهارم : به کارتر هم می‌فهماند که اگر بخواهد مردم ایران را آزاد بگذارد، چنان جنجالی برآه می‌اندازند ، که تر «حقوق بشر» او را بی‌اعتبار خواهند کرد .

برنامه‌ریزی شاه واقعا عالی بود ، چون روز ۱۷ دی را بعنوان «باصطلاح روز آزادی زنان» در پیش‌رو داشت و تقارن این روز با ورود والدهایم به ایران (۱۹دی) بیهانه بسیار خوبی بدست می‌داد که حداکثر استفاده را در جهت بی‌آبرو کردن قشر روحانیست مبارز ایران بکند ، و چون مرکز این روحانیت نیز در شهر قم قرار داشت ، پس بهتر بود که نقشه پلید او در قم باجرا دربیاید . مقدمه چینی برای تحریک مردم نیز کار بسیار ساده‌ای بود که با نوشتن یک مقاله سرایا ناسزا و توهین به حضرت آیت‌الله خمینی میتوانست انجام پذیرد .

مقاله کذالی توسط نیکومردی با امضای مستعار «رشیدی مطلق»

با زور سرنیزه ساواک در شماره ۱۷ دی ۵۶ روزنامه اطلاعات انتشار یافت و بلافاصله تحریکات شروع شد: چندین هزار نسخه از این روزنامه برای قم ارسال گردید ، که در مواقع عادی شاید بیش از صدخواننده در این شهر نداشت ، تلفن‌ها بیکار افتاد ، همه بازاریها یک نسخه از روزنامه خریدند و روز ۱۸ دی گروه کثیری در بدر بدنبال خرید شماره شب گذشته اطلاعات در خیابانها برآه افتادند . گروه متخصص شایعه‌سازی و خبررسانی ساواک سازمان قم شد و گروه گروه مردم را به گرد خود جمع کردند و آنها را تاسرحد خشم تحریک نمودند . روحانیون مبارز که واقعا از قضایای پشت پرده بی‌اطلاع بودند ، برای کسب تکلیف به حضور آیت‌الله شریعت‌مداری شتافتند و خلاصه ، در تمام طول روز ۱۸ دی آنچنان جویرازخشم و غضبی بر سراسر قم حکمفرما شد که هر آن انتظار انفجاری میرفت از طرف دیگر ، نیروهای مخصوص ضد شورش بسیج میشدند و عکاسان مخصوص ساواک نیز آماده‌تهیه مدرک از لحظات انفجار برای مقاصد بعدی شاه بودند .

روحانیون قم که از این فرصت مناسب برای علنی کردن مبارزات ضد رژیم آماده بهره‌برداری میشدند ، بی‌خبر از آنکه شاه چه استفاده تبلیغاتی از نتیجه فعالیت آنان خواهد برد ، در منابر و معابر مردم قم را به راه پیمانی اعتراض‌آمیز دعوت کردند و بناشدهمه مردم به کوچه و خیابان بریزند و خشم و نفرت خود را نسبت به مقاله روزنامه اطلاعات بگوش جهانیان برسانند .

سوژه اصلی عکاسان ساواک ، در درجه اول زنهای چادری قم و سپس طلاب و روحانیون بودند که در راه پیمانی و تعرض روز ۱۹دی می-توانستند مقاصد اصلی شاه را در عکسهایشان بکنند .

نقشه شاه با کمال دقت و مهارت ، همانگونه که میخواست ، در قم به مرحله اجرا درآمد و ماموران او با کشتن و مجروح نمودن عده کثیری از مردم مبارز ، دستگیری چند تن از روحانیون سرشناس ، همراه با اسناد و مدارک متصل عازم تهران شدند ، تا نتیجه اقدامات خود را به شرفعرض! برسانند و مزده دهند که این بار هم اعلیحضرت قدر قدرت ! توانست بر ارتجاع سیاه ! (از لغات من در آوردی آریامهری) پیروز شود .

شاه بقدری از موفقیت نقشه خود اطمینان داشت که حتی برای دریافت گزارش آن صبر نکرد و صبح روز ۱۹ دی عازم مصر شد تا تعهدات مالی کارتر را به سادات بپردازد و همانروز فرخ را هم به آمریکا فرستاد تا در آنجا دست به نقد آماده تسلیم گزارش اجرای «حقوق بشر» در ایران به کارتر باشد و ولیعهد نابغه ! خودش رانیز عازم تایلند و نیوزیلند و استرالیا کرد که اقلاً اتهام دست داشتن در اجرای چنین برنامه‌ای را از دامن خانواده خود بزداید ! همان روز ۱۹ دی ، والدهایم طبق قرار قبلی وارد ایران شد و اولین اخباری که بدستش رسید ماجرای شورش قمی‌ها بود که او را هاج و وواج برجای نهاد . ماموران متخصص شتوی مغزی شروع به تخریب ذهن والدهایم نمودند و از جمله باو گفتند که : «... بجزدیکه اعلیحضرت شروع به اعطای آزادی به این مردم نمودند ، آنها بلافاصله علیه روز آزادی زن قیام کردند و روزها را مجبور به پوشیدن چادر و نقی تمام ترقیات دوره آریامهری ساختند . ملاهای مرتجع نیز بعنوان ضدیت با پیشرفت های ایران و مخالفت با آزادی زنان بمیدان آمدند و با ماموران حکومت درگیر شدند . و این عکس گویای فعالیت کسانیت که همیشه بعنوان مخالفین شاه فریاد می‌زنند . و تا به آزادی رسیدند ، این چنین خواسته‌های ارتجاعی را مطرح ساختند ...» از جمله عکسهای دیگری که بنظر والدهایم رسید ، منظره شیشه و پنجره شکسته بانکهای صادرات بود که در آنروزها اغلب مورد هجوم مردم قرار میگرفت و این مامورین بجای آنکه دلیل واقعی این حملات را (که خریداری سهام این بانک تمام هزار یزدانی بود) با اطلاع والدهایم برسانند ، باو وانمود کردند که مرتجعین ایران مخالف تمام مظاهر تمدن ، از جمله بانکها در ایران هستند . مسئله مهمتر که بیش از همه والدهایم را از مرحله پرت کرد ، تبلیغاتی بود که همین ماموران متخصص ، بعنوان دخالت کمونیست‌ها برای تحریک مرتجعین به مخالفت با شاه ، بگوش والدهایم فرو میکردند . و خلاصه طوری او را در محاصره خود گرفتند که رشته اصلی تحقیقات از دستش بیرون رفت و در ملاقات یکساعته‌ای که در روز چهارم اقامتش پس از بازگشت شاه از مصر و عربستان با او داشت ، کاملاً نظرات شاه را تصدیق کرد و قول داد که حتما گزارش مثبتی به نفع او به سازمان ملل متحد خواهد داد و کارتر را از مظلومیت او ! آگاه خواهد کرد ، تا همه بدانند که این شاهنشاه فداکار ! علی‌رغم تمام کار شکنی های خیل مخالفان بی‌فرهنگش چه اقدامات وسیعی بنفع ملت خود بانجام رسانده است ! از طرف دیگر ، عکسها و گزارشات حادثه قم توسط خبرگزاری های بین‌المللی در سطح وسیعی پراکنده شد . و آنچنان جو مساعدی بنفع شاه در دنیا ایجاد گردید ، که ناگهان اغلب مطبوعات جهان و بخصوص رسانه‌های گروهی آمریکا تغییر موضع دادند و شروع بدفاع از شاه ایران نمودند . این روزنامه ها پس از مطالعه و تفسیر اخبار حادثه قم ، به این نتیجه رسیدند که مخالفان شاه در ایران باید



بسه گروه تقسیم شوند: گروه اول که در جامعه از نفوذ مذهبی خود استفاده میکنند، ملاحا هستند که مخالف هرگونه پیشرفت و ترقی می باشند. و گروه دوم، کمونیستها، که برای ضربه زدن به حکومت شاه ایران و از بین بردن یکی از بهترین دوستان آمریکا در خاور میانه، حتی حاضرند به لباس ملاحا درآیند و افکار ارتجاعی را تبلیغ کنند. و گروه سوم، عده ای عناصر روشنفکر افراطی هستند که انتظار اصلاحات عمیق در جامعه را دارند، ولی نمی فهمند که با چنین جو ارتجاعی موجود در ایران، برآوردن خواسته های آنان بوسیله شاه تا چه اندازه مشکل است!

البته انتشار يك چنین تفسیرهای احمقانه ای در روزنامه های آمریکائی، باجها و هدایای بی شماری نیز در کنار خود داشت. که اردشیر زاهدی حاتم صفتانه در میان جراید آمریکائی بخش میکرد و آنها را وادار می نمود که هرچه بیشتر به آب و رنگ مطالب خود بیافزایند و تا میتوانند همراه با انتقاد از مخالفین شاه، آثار تمدن آریامهری را يك يك برشمارند. خود او نیز کفرانهای متعددی در آمریکا ترتیب داد و با چسباندن هزاران اتهام بی جا به «اپوزیسیون ایران» هرچه بیشتر سعی در زدودن تبلیغات سابق روزنامه های آمریکائی در مورد انتقاد از شاه نمود و از جمله، در مصاحبه ای با روزنامه «روچستر پست بولتن»، اردشیر زاهدی اظهار داشت که: تظاهرات مخالفین شاه در قم بدست کمونیستها ایجاد شده بود!!

برنامه جالب دیگری نیز در فاصله دو هفته بعد از قیام مردم قم باجرا درآمد که هر چه بیشتر به مظلومیت شاه در افکار عمومی آمریکائی ها افزود و آن يك تئاتر فرمایشی بصورت جمع آوری گروه کثیری از زنان عروسکی در اغلب شهر های ایران بعنوان «اعتراض عمومی علیه مخالفان نهضت آزادی و تساوی حقوق زنان» بود که در روز دوم بهمن ۵۶ باجرا درآمد و اخبار آن با آب و تاب فراوان در دنیا منعکس گردید که: زنان ایرانی اقدام قبیحی را محکوم میکنند و هیچوجه دست از سر آریامهر - که میراث دار آزادی زنان از پدرش بوده - بر نمی دارند. و البته باید اعتراف کرد که شاید حدود ۵۰ درصد زنهایی که در این اجتماعات شرکت نمودند، از ماهیت اصلی قیام مردم قم خیر نداشتند و واقعا نمیدانستند که در پس پرده چه توطئه هایی باجرا گذاشته شده است. و شاید هنوز هم عده کثیری از زنانی که در آن تئاتر شرکت داشتند، نمی دانند که چگونه آلت دست دستگاه های تبلیغات آریامهری قرار گرفتند.

روز ۱۳ بهمن نیز شاه، که شاهد موفقیت های درخشانی از هر جهت شده بود، با خیال راحت به سفر هندرفت تا بقیه دستورالعمل کارتر را در جهت اجرای تعهدات پولی او در مسیر سفر اخیرش بانجام برساند. و این در حالی بود که باردیگر محبوب القلوب کاخ سفید شده و آمریکائی های خوش خیال نیز باتوجه از بدگونی های که در عرض یکساله گذشته نسبت به نوکر خدمتگزار خود کرده بودند، او را بعنوان تنها قدرت قابل اعتماد در خاور میانه در نظر می آوردند و اطمینان داشتند که مخالفین او بخاطر افکار ارتجاعی هرگز قادر به عرض اندام در برابرش نیستند.

موقعیت شاه در آمریکا، بعد از این ماجرا آنچنان مستحکم گردید که در موقع سفر فرح به آمریکا (به بهانه سخنرانی در - امروز تاسیس انجمن آسیائی نیویورک) پلیس آمریکا با شدت هرچه تمامتر به صف دانشجویان ایرانی مخالف شاه حمله کرد و تظاهرات این جوانان غیور را که در مقابل هتل محل اقامت فرح ترتیب داده شده بود در هم شکست. البته همانطور که قبلا گفته شد، مسافرت فرح از

روز ۱۹ دی آغاز شده و وظیفه اصلی او در آمریکا ملاقات با کارتر و سایر زعمای کاخ سفید بود، که در مورد قیام مردم قم آنها را توجیه کند و همان برنامه نمایشی تهران در مورد والدیهام را بسرای حکمرانان آمریکائی باجرا درآورد.

پلیس آمریکا نیز در جریان این تظاهرات آنقدر خوش خدمتی کرد که اردشیر زاهدی برای قدردانی از آنها يك میهمانی شام ۱۵۰ نفری در نیویورک ترتیب داد و همراه با هدایای فراوان از يك يك مامورین آمریکائی برای حفظ جان شهبانوی نیکو خصال! تشکر کرد. ولی با همه این احوالات هیچیک از آمریکائی های باشعور! از خود نرسیدند که پس دلیل اعتراض و شوغای دانشجویان ایرانی مقیم آمریکا برای چیست؟ و آیا آنها هم فکر ارتجاعی دارند و مخالف ترقی و پیشرفت ایران هستند؟ ... چطور است که همه آمریکائی ها بی به ماهیت مخالفین شاه برده اند، ولی هنوز دانشجویان ایرانی نتوانسته اند این مسئله ساده و بدیهی را درک کنند و همچنان با حکومت شاه سرنامازگاری دارند؟!!

بهر حال، ماه عمل کارتر و شاه شروع شده بود و میرفت که با امضای قرار داد های متعدد دیگر هر چه بیشتر ملت و مملکت ایران را در گرداب هلاک فرو کند. ولی در همان حال، مسائل به گونه ای دیگر نیز جریان پیدا کرده بود و شاه خبر نداشت که با انتشار آن مقاله کذائی و تحریک مردم قم، در حقیقت گور خودش را کند و با دست خود روزنه ای در سد عظیم اختناق و دیکتاتوری خویش بوجود آورده که عنقریب این سد را درهم خواهد شکست و آنچنان سیل عظیمی برآه خواهد انداخت که هستی خود و خانواده اش را همراه با لشکر مزدوران و تمام شرکای خارجیش به باد خواهد داد.

خشم مردم قم از جمله مزدوران شاه به جمعیت معترض در روز ۱۹ دی، لحظه به لحظه اوج میگرفت و روحانیون و مردم مبارز از کوچکترین فرصت برای افشاگری جنایات رژیم دریغ نمیکردند. پیام ها و اعلامیه های حضرت خمینی از نصف هرچه بیشتر به پایداری مردم در مقابل تعدیات رژیم می افزود و آنان که گوئی با داشتن چنین پشتیبان شکست ناپذیری جسارت و قدرت فراوانی یافته بودند، دقیقه ای از خودسازی برای مقابله با رژیم غفلت نمیکردند و اصلا نمیخواستند که قیام مردم قم را بعنوان اعتراض به مطالب يك روزنامه قلمداد کنند، چون هدفشان خیلی والاتر از آن بود که بخاطر يك مقاله این چنین بیاخیزند، و گروهی کشته و زخمی از خود بجای گذارند.

حادثه قم برای مسلمانان مبارز در حکم بیشتری بود که به يك زخم چرکین چند ساله وارد آمد و مردم با چندبار تکرار شعار «مرگ بر شاه» در آنروز، ناگهان احساس کردند که روح تازه ای یافته اند و از چنان جرات و جسارتی برخوردارند که اگر هستی بکنند میتوانند تمام نیروهای مردمی در سراسر کشور را بسیج نموده و قیام هائی گسترده تر برآه اندازند، تا برور به هدف نهائی خویش، یعنی بهم پیچیدن طومار حکومت خودکامه شاه نائل شوند.

در این میان، شاه مست از باد پیروزی که چه آنان: هم مخالفان خود را بی آبرو کرده، هم از خطر «حقوق بشر» اجتناب و هم اربابان سابق را بر سر لطف آورده، اخباری را که از گوشه و کنار مملکت در رابطه با قیام قم می رسید بای اعتنائی می نگریست و پیش خود تصور می کرد که فعلا تا چند سالی خیالش از جانب پیروان خمینی آسوده است و بعد از آنهم با برنامه ای که بصورت تاسیس يك دانشگاه اسلامی در مشهد دارد، هم قم را از مرکزیت خواهد انداخت و هم تمام طلبه ها را حقوق بگیر دستگاه خواهد نمود و نلی از روحانیت بوجود خواهد آورد که دیگر جرات عرض اندام



در مقابل حکومت را نداشته باشند. و قبل از آنهم بادرست گرفتن اوقاف، تمام مستمری روحانیون را قطع خواهد کرد و برور با منزوی کردن آنها، میتواند حتی قانونی برای خمس و ذکات نیز وضع کند که بکلی دست و پایی این مزاحمین سلاطین را برای همیشه ببندد.

### تبریز منفجر شد

شاه در همین گونه رویاهای شیرین غرق بود که ناگهان تبریز در روز ۲۹ بهمن ۵۶ منفجر شد و چرت شاهانه را پاره کرد. حادثه تبریز که بمناسبت چهلم شهدای قم صورت گرفته بود، آنچنان برای شاه وحشتناک و غیر مترقبه بود که او بکلی دست و پایی خود را گم کرد و آنچنان ابلهانه رفتار نمود که بخاطر عرضه دلایل قانع کننده برای توجیه واقعه تبریز، کار را بیش از حد خراب کرد.

اظهارات شاهانه دائر براینکه گروهی خرابکار از آن سوی مرز آمده اند و تبریز را بخاک و خون کشیده اند، تنها توانست گروهی ساده لوح را بفریبد و از آن طرف، وزیر مشاور دولت آموزگار بنام «هلاکورامبد» در مجلس اظهار داشت: «آشوب و بلوای تبریز را کمونیست های شناخته شده براه انداخته اند!» و جالبتر از همه اینست که نماینده تبریز در مجلس، باتفاق اکثریت نمایندگان گفته های او را تأیید کردند و گفتند که: این شورش بدست کسانی ایجاد شده که پاسپورت خارجی دارند!

قیام مردم تبریز با اینکه حمله ای بی نظیر بود، ولی حتی يك خبرگزاری هم این قیام مردانه و پرشکوه را بمناسبت چهلم شهدای واقعه قم قلمداد نکرد و اغلب آنها همان اظهار نظرهای شاه و مجلس را بعنوان اینکه این حادثه را کمونیست ها بوجود آورده اند، به مراکز خود مخابره کردند. و البته این بار اصلا اسمی از ارتجاع و مذهب و ملاوزن چادری در گزارشهای خود نبردند. چون اگر چنین میکردند، آنوقت رابطه قیام تبریز با قم مشکوف میشد و اجبارا میبایستی به نحوی قضیه را طوری ماستمالی کنند که بسوی قیام مذهبی از آن به مشام نرسد.

بعضی از اظهار نظرهای مطبوعات آمریکائی راجع به قیام تبریز، بیشتر به يك شوخی شباهت داشت تا حقیقت، و آنها که مردم ایران را بهیچوجه قابل درك آزادی های اعطائی آریامهری نمی دانستند، اینطور نتیجه می گرفتند که چون کمونیست ها در قم نتوانستند در پوشش عمامه و چادر به هدفهای خود برسند، این بار در تبریز دست به اقدام غلنی زده و شهر را به خاک و خون کشیده اند. این آمریکائی ها که همیشه از کمونیسم يك غول وحشتناک ساخته و به همین بهانه برگرده ملل استعمار زده جهان سوم سوار شده اند، هنوز هم دست از این بهانه های بیگانه برنمی داشتند و چون هیچگاه فکر نمی کردند که امیرالایم آمریکا دشمن دیگری جز کمونیسم دردنیا داشته باشد، لذا به این گفته «جان فاستردالس» وزیر خارجه اسبق آمریکا متمسک میشدند که گفته بود: «هرکس بامانیست پس با دشمن ماست» و چون شاه را يك حاکم مورد تأیید ملت ایران می شمردند!، لذا تمام کسانی را که مخالف او بودند، مخالف آمریکا میدانستند، و البته واضح است که مخالف آمریکا هم کسی جز کمونیست ها نمیتوانستند باشند!

در مورد قیام تبریز، دانشجویان و مبارزان ایرانی مقیم آمریکا دست به افشاگری زدند ولی بقدری جو حاکم بر افکار عمومی آمریکا بسوی شاه گرایش داشت که هیچ نشریه معتبری جز چند روزنامه محلی و کم تیراژ حاضر به چاپ مطالب آنها نشد و در نتیجه، جز عده معدودی از حقایق امر با خبر نشدند. در حالیکه اغلب رسانه

های معتبر آمریکائی با شدتی بیش از گذشته به تعریف و توصیف از شاه، و اینکه مخالفانش برای خراب کردن وجهه اودست به توطئه زده اند، میپرداختند.

ولی با همه این احوال، شاه کم کم متوجه حقایق تلخ میشد و ضربه تبریز بقدری برایش دردناک بود که حتی تحریف روزنامه های آمریکائی نیز دلش را شاد نمیکرد و میخواست به ترتیب که شده خودش را از این چاله ای که کنده بود نجات بدهد. و چون بگیرد بیندهای تبریز نیز کاری صورت نداد، لذا باردیگر مشاورانش را احضار کرد تا يك «شاه کار» دیگر براه بیاندازد و یکی دیگر از آن نقشه های آریامهری را پیاده کند، نقشه ای که باز هم کار او را خرابتر کرد و با اینکه با انجام آن از چاله درآمد، ولی این بار در لبه چاهی هولناک قرار گرفت که بعدا با حرکات احتمالی دیگری مثل آتش سوزی سینما رگس و کشتار هفده شهریور، با مغز به درون آن چاه سقوط کرد.

جالب اینجاست که پس از واقعه تبریز، ارتشبد شفقت استاندار نظامی ارسالی شاه به آذربایجان شرقی، ماموریت یافت که ابتدا با اهالی تبریز از در استمالت وارد شود و برای اینکار با چند تن از معتمدین و افراد خوشنام تبریز تماس گرفت که باتفاق در تهران به حضور همایونی! شرفیاب شوند و آنها مراتب استعفار و معذرت مردم تبریز را به خاکبای! ایشان تبار کنند. ولی در مراجعه به این افراد، آنچنان جواب دندان شکنی دریافت کرد که اصلا از خیر اینکار گذشت. و شاه مجبور شد که با همکاری مشاورانش آن نقشه کذائی را در تبریز بمرحله اجرا بگذارد. جواب معتمدین تبریز به «شفقت» در حدود این مضمون بود که: «... شما در همه جا گفته اید، واقعه تبریز را افرادی که پاسپورت خارجی داشته و از آن سوی مرز آمده و کمونیست هم هستند، انجام داده اند. آنوقت چطور ما بیائیم و از عملی که افراد خارجی کرده اند عذرخواهی کنیم! شما بهتر است بروید و همان خارجی ها را به پیشگاه اربابان ببرید، چون ماهیگی شناسنامه ایرانی داریم و به آن افتخار میکنیم...»

یکی از مسائلی که شاه راهرجه بیشتر به اجرای «شاه کار» خود در تبریز ترغیب کرد، واقعه ۱۰ فروردین ۵۷ بود که تقریبا در اغلب شهرهای مهم ایران بعنوان چهلم شهدای تبریز اتفاق افتاد و زرد و خوردهای فراوانی بین مردم یا خواسته و نیروهای انتظامی شاه در گرفت که تعداد کثیری کشته و زخمی از خود بجا گذاشت. شاه که حس میکرد رشته کار از دستش رهانده و طنابی را که برای مخالفانش مهیا کرده بود، به دور گردن خودش افتاده و لحظه به لحظه تنگتر میشود، تصمیم گرفت برنامه مورد نظر را در روز ۱۹ فروردین ۵۷ در تبریز با اجرا بگذارد و نشان بدهد که چگونه در قلب و روح مردم جای دارد!... ولی آیا امکان داشت که بشود جمعیتی کثیر از مردم غیرتمند آذربایجانی را برای هواداری از شاه جمع کرد و این مردم را که خشم و نفرتی بیش از حد نسبت به شاه در وجودشان مالا مال بود در يك نمایش شاهانه حاضر نمود و عکس و فیلم آنها را بعنوان طرفداران شاهنشاهی ایران به سراسر دنیا مخابره کرد؟

مسلم بود که با پول نمیتوان مبادرت به گردآوری مردم کرد و اگر هم کسانی یافت شوند که با دریافت باج سبیل حیثیت و شرف خود را بفروشند، مسلما تعدادشان از هزار نفر افزون نخواهد بود. پس چاره کار چیست؟ و چگونه میتوان بدون استفاده از مردم شهرتالهای دیگر، خود تبریز را و اهالی روستاها و شهرهای اطراف را وادار به تجمع در تبریز و برپائی تئاتر «شماخته» نمود؟..

ادامه دارد